



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۸۳-۱۴۳

مفهوم «وحدت» در مثنوی‌های مولانا و بیدل دهلوی بر اساس استعاره‌های شناختی^۱

سیده زهرا میرنژاد^۲

محمد تقوی^۳، مریم صالحی نیا^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۴

چکیده

مفهوم «وحدت» یکی از مفاهیم انتزاعی، مبهم و بنیادی در حوزه عرفان و فلسفه است و استعاره عمده‌ترین و مهم‌ترین محملی است که شعرای عارف، از جمله بیدل دهلوی و مولانا، برای ملموس کردن مفاهیم انتزاعی عرفانی همچون «وحدت» از آن بهره برده‌اند. در این پژوهش تلاش شده است تا بر اساس نظریه استعاره شناختی، مفهوم «وحدت» در مثنوی‌های این دو شاعر بزرگ (عرفان، طلسم حیرت، محیط اعظم، طور معرفت و مثنوی معنوی) بررسی و تحلیل شود و پس از شناخت انواع و کارکردهای شناختی استعاره‌ها، دیدگاه و اندیشه بیدل و مولانا از خلال آن‌ها تبیین شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مولانا بیشتر از استعاره‌های مربوط به امور طبیعی، در دسترس و مذهبی استفاده کرده‌است؛ اما بیدل از استعاره‌های مربوط به مصنوعات بشری بیشتر بهره برده

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2023.42685.2431

۲. دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

رایانامه: mirnezhad.zahra@yahoo.com

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول).

رایانامه: taghavi@um.ac.ir

۴. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: m.salehinia@um.ac.ir

است. بر این اساس هدف اصلی مولانا مطابق با اغراض تعلیمی او از به کارگیری استعاره، بیشتر تفهیم «وحدت» به مخاطب است؛ اما بیدل در کنار آن به دنبال هنرنمایی و مضمون‌پردازی نیز بوده است. هر دو شاعر تحت تأثیر محیط جغرافیایی، شیوه زندگی و تجربیات زندگی خود تأکید بیشتری بر استفاده از برخی استعاره‌ها داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: وحدت، مولانا، بیدل دهلوی، مثنوی، استعاره‌ی شناختی.

۱. مقدمه

جهان عرفانی آثار مولانا و بیدل سرشار از استعاره‌های بدیع و بی‌نظیر است و یکی از راه‌های ورود به این جهان، کشف و درک این استعاره‌ها است. استعاره توان‌مندترین ابزار زبانی برای بیان مفاهیم پیچیده و مبهم عرفانی است که این شاعران به بهترین نحو از آن بهره گرفته‌اند. وحدت وجود به عنوان یکی از اصول جهان‌بینی عرفانی موضوعی است که مولانا و بیدل به آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند و اندیشه وحدت وجودی در آثار آن‌ها به نحو بارزی تجلی یافته است.

کاربرد روزمره استعاره اغلب ناخودآگاه است؛ اما از طریق آن می‌توان به شیوه تفکر و همچنین در سطحی ژرف‌تر، ارزش‌ها و هنجارهای مورد قبول گویشور زبان و در یک کلام به فرهنگ او پی برد (نیمار، ۱۳۹۰: ۲۵۱). این مسئله ما را بر آن داشته که با بررسی استعاره‌های مولانا و بیدل از مفهوم وحدت نوع نگاه و نگرش آن‌ها را به این مقوله مهم در عرفان دریابیم. علاوه بر این نوع استعاره‌هایی که گوینده می‌آفریند تابع ذهنیت و نوع نگاه او به جهان و زندگی است. پس نقش عمده‌ای که استعاره در به هم پیوستگی سبک شخصی بازی می‌کند متأثر از سیطره نگاشت‌های اصلی و ایدئولوژی نویسنده است (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۳۲).

از این‌رو در این پژوهش برآنیم که با بررسی‌های استعاره‌های «وحدت» در اشعار مولانا و بیدل دهلوی به پاسخ پرسش‌های زیر دست یابیم:

۱. نظام استعاری به کار رفته از مفهوم وحدت در آثار مولانا و بیدل از چه قلمروهایی برگرفته شده است؟

۲. از طریق بررسی استعاره‌های مفهومی وحدت در آثار مولانا و بیدل به چه دیدگاه و نقشه ذهنی‌ای از هریک از این دو شاعر می‌توان رسید؟

۳. با توجه به اینکه هر دو شاعر، عارف هستند و وجوه اشتراکی در تفکر و جهان‌بینی خود دارند؛ پس بخشی از استعاره‌های آن‌ها با هم شباهت دارد. از سوی دیگر چون در محیط‌های جغرافی متفاوت هستند و شغل و سبک شاعری و غیره متفاوتی دارند؛ پس می‌توان به تفاوت‌هایی در استعاره‌های آن‌ها دست یافت و به این پرسش رسید که چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین استعاره‌های شناختی از مفهوم وحدت در اشعار دو شاعر وجود دارد؟

در اندیشه مولانا و بیدل تصاویر و نقوش متعدد و عناصر بی‌پایان کثرت، در یک نقطه به هم می‌رسند و به یک نظریه و یک حکمت واحد تبدیل می‌شوند. آن‌ها معتقد به وحدت گوهری هستی هستند. (حسینی فطرت، ۱۳۹۳: ۱۸۰)

از نظر بیدل و مولانا در همه ادیان و مکاتب دینی یک حقیقت ژرف وجود دارد و اختلاف بین آیین‌های صوری و ظاهری است و نباید مانع از درک حقایق بنیادینی که در همه ادیان مشترک است، شود.

در وحدت کلمه نیز در واقع مقصود نهایی از دوگانگی لفظ و صورت، دوگانگی عدم‌های هستی‌نما و تعینات و عدم امتیاز و وحدت آن‌ها در هستی مطلق است (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۱۳۳) الفاظ، تلون تعینات در هستی هستند که نباید به آن‌ها فریفته و از حقیقت غافل شد. مولانا و بیدل برای بیان این اصل که اجزا، ادیان، ارواح و موجودات متکثر و محسوس جهان وجود حقیقی، از تصاویر و استعاره‌های زیادی استفاده کرده‌اند؛ تا بدین وسیله ذهن مخاطب را به حقیقت هستی که ریشه همه نمودهای هستی است، راهنمایی کنند. از این رو «وحدت ارواح»، «وحدت ادیان»، «وحدت کلمه» و همه تصاویری که برای وحدت آورده است پلی است که به واسطه آن‌ها مخاطب را به وحدت وجود رهنمون شود. به همین علت در این پژوهش تمام تصاویر مربوط به وحدت اعم از وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت ارواح، وحدت کلمه و غیره مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

علامه جلال‌الدین همایی (۱۳۷۶)، کتاب «مولوی‌نامه» را نوشته‌اند که در آن افکار و عقاید مولانا را در مورد مسائل فقهی، کلامی و عرفانی مورد بررسی قرار داده‌اند. همچنین منوچهر مرتضوی (۱۳۹۰) در جهان‌بینی و حکمت مولانا، مسائل اساسی در تعالیم مولانا را بررسی کرده‌است. اکبر قربانی (۱۳۸۸) به «وحدت درونی ادیان در اندیشه مولانا» پرداخته است. مهناز صفایی و علی اصغر حلبی (۱۳۹۱)، در مقاله «پژوهشی تطبیقی درباره وحدت وجود از دیدگاه مولوی و اسپینوزا» به وجوه تشابه آن‌ها پرداخته است. محمد کاظم یوسف‌پور و علیرضا محمدی کله‌سر (۱۳۹۰) نیز در مقاله «پیوندهای معنایی تمثیل‌های وحدت وجود در مثنوی» به بررسی تمثیل‌های نور و آب در مثنوی پرداخته‌اند. در مورد بیدل شفیعی کدکنی (۱۳۶۶) در «شاعر آینه‌ها»، سلجوقی (۱۳۸۸) در «نقد بیدل» و حسینی فطرت (۱۳۹۳) در «جهان بیدل» به مبحث وحدت در اندیشه بیدل پرداخته‌اند. همچنین میرنژاد و همکارانش (۱۳۹۸) مقاله «تبیین مفهوم وحدت در مثنوی با استعاره شناختی» را نوشته‌اند. روحانی و همکارانش (۱۳۹۴) نیز به «بررسی وحدت وجود در رباعیات بیدل دهلوی» پرداخته‌اند.

از آن‌رو که پژوهش‌های انجام شده در حوزه وحدت در اندیشه مولانا و بیدل تنها به نمونه‌های چندی از ابیات مولانا و بیدل به صورت گزینشی اشاره کرده‌اند؛ می‌توان گفت مزیت این پژوهش نسبت به موارد ذکر شده این است که در وهله اول در این پژوهش همه وجوه وحدت (وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت کلمه، وحدت ارواح انسانی و مؤمنان و غیره) مورد توجه قرار گرفته‌است و از سوی دیگر تمامی ابیات مثنوی معنوی و مثنوی‌های بیدل مورد بررسی قرار گرفته‌اند و مانند مقالات دیگر بررسی به صورت موردی نبوده است. از آنجا که به دست آوردن خط فکری روشنی از شاعران در مورد مبحث مهمی چون «وحدت»، مستلزم بررسی کامل سخن خود شاعر است، بنابراین بررسی همه ابیات مثنوی‌های آن‌ها می‌تواند راه مناسبی برای دستیابی به فضای فکری و جهان‌بینی شخصی مولانا و بیدل نسبت به این مفهوم باشد. همچنین همه پژوهش‌های موجود در پی اثبات و یا نشان دادن نگاه وحدت‌گرای مولانا یا بیدل بوده‌اند؛ اما در این پژوهش به صورت موشکافانه بررسی شد که در نگاه مولانا و بیدل وحدت چیست و با چه

ویژگی‌هایی آن را به مخاطب معرفی می‌کنند.

۳. مبنای نظری پژوهش

مبنای نظری پژوهش در این پژوهش، نظریه استعاره شناختی لیکاف و جانسون است. بر این اساس پس از یافتن نمونه‌های استعاره‌های شناختی از مفهوم «وحدت» در مثنوی‌های بیدل و مثنوی معنوی مولانا و بررسی آن‌ها بر اساس نظریه استعاره شناختی، به تعیین نوع و کارکرد استعاره‌ها پرداخته و از طریق تحلیل و تطبیق آن‌ها، بازتابی از دیدگاه این دو شاعر نسبت به مفهوم «وحدت» ارائه می‌دهیم. استعاره‌ها قسمت عمده‌ای از روابط کلامی انسان‌ها را تشکیل می‌دهند. آن‌ها آن‌چنان ناخودآگاه و به طور طبیعی به زندگی افراد قدم می‌گذارند که عملاً شاید مورد توجه واقع نشوند (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱). «با ظهور زبان‌شناسی شناختی و در پی نگاهی نو استعاره به پدیده‌ای رایج در کلام روزمره و عامل مهمی در درک واقعیت‌های جهان تبدیل شد» (قادری، ۱۳۹۲: ۱۰۶). در رویکرد جدید نگاهی نو به ماهیت استعاره شد که جایگاه آن را در اندیشه و تفکر قرار می‌دهد.

۳-۱. استعاره‌ی شناختی و اجزا و انواع آن

یکی از دستاوردهای علوم شناختی، ارائه تحلیلی جدید از ابعاد مختلف فعالیت‌های زبانی و ارتباط آن‌ها با تفکر بشر است که به نتایج جدیدی رسیده است. جورج لیکاف و مارک جانسون در کتاب استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم (۱۹۸۰) به معرفی استعاره شناختی پرداخته‌اند. از نگاه آن‌ها هم در حوزه فلسفه سنتی غرب و هم در زبان‌شناسی معاصر، استعاره موضوعی فرعی و جانبی تلقی شده و به نقش و ماهیت معرفت‌شناختی آن توجهی نشده است. (نیلی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۹).

باید گفت که تفکر بشر استعاری است و استعاره ابزاری شناختی برای درک و شناخت مفاهیم به خصوص مفاهیم انتزاعی است؛ بدین ترتیب در دیدگاه شناختی «استعاره به معنای «درک و تجربه‌ی» چیزی در اصطلاحات و عبارات چیز دیگر است یا به سخن دقیق‌تر به درک امور انتزاعی و ذهنی (قلمروی هدف) از طریق مفاهیم عینی (قلمروی منبع) بر اساس مفهومی کردن مفاهیم ذهنی اطلاق می‌شود. (هاشمی، ۱۳۹۴: ۳۲). لیکاف هم استعاره را

الگوپردازی نظام‌مند بین عناصر مفهومی یک حوزه از تجربه بشر که ملموس و عینی است، بر روی حوزه دیگری که معمولاً انتزاعی‌تر است؛ یعنی حوزه هدف تعریف می‌کند (لیکاف، ۱۹۹۳: ۴۳).

مفاهیمی که در حوزه نگاشت‌های استعاری است مربوط به حوزه تجربیات واقعی انسان است؛ اما مفاهیمی که در حوزه مقصد به کار می‌روند به قلمروهای انتزاعی و پیچیده شناختی تعلق دارند که برای درک آن‌ها نیازمند استدلال‌های پیچیده‌ای هستیم. (افراشی، ۱۳۹۵: ۷۵). استعاره‌ها از نظر کارکرد به سه دسته جهتی، هستی‌شناختی، ساختاری تقسیم می‌شود:

الف) استعاره‌های جهتی: در استعاره‌های جهتی حوزه مبدأ بر مبنای جهات اصلی شکل می‌گیرند و با مفاهیمی که بیانگر جهت و موقعیت مکانی هستند مرتبط‌اند. (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۹۹)

ب) استعاره‌های هستی‌شناختی: استعاره‌هایی هستند که در آن‌ها مفاهیم انتزاعی به مثابه یک هستومند مجسم می‌شوند که خود به سه دسته هستومند، ظرف و شخصیت‌بخشی تقسیم می‌شوند.

الف) استعاره‌های هستومند: در این نوع استعاره، مفهوم انتزاعی را در قالب مواد یا عناصری تجسم می‌کنیم.

ب) استعاره‌های ظرف: استعاره شناختی برخاسته از درک تجسم‌یافته ما و تجربه حضور فیزیکی ما در جهان هستند. در این درک تجسم‌یافته، ما به عنوان اشیاء فیزیکی به درون و بیرون از فضاهایی که شامل ما هستند، حرکت می‌کنیم (فریمن، ۱۳۹۰: ۲۸۴-۲۸۵).

ج) استعاره‌ی تشخیص: استعاره‌هایی هستند که در آن شیء فیزیکی به عنوان یک موجود زنده مشخص شده است و این به ما اجازه می‌دهد که گستره متنوعی از تجربه‌های مربوط به پدیده‌های غیرانسانی را در چارچوب انگیزه‌ها، مشخصه‌ها و فعالیت‌های انسانی درک کنیم (لیکاف، ۲۰۰۳: ۳۳).

د) استعاره‌های ساختاری: زمانی که یک مفهوم به شکل استعاری در چارچوب یک مفهوم دیگر سازمان می‌یابد، ما آن را استعاره ساختاری می‌نامیم. (لیکاف، ۲۰۰۳: ۱۴). کوچش معتقد است در استعاره‌های ساختاری، حوزه مبدأ به واسطه نگاشت‌هایی که استعاره را

مشخص می‌سازند، ساختاری را بر حوزه هدف تحمیل می‌کند. (کوچش، ۱۳۹۵: ۲۱۵).

۴. استعاره‌های مربوط به مفهوم «وحدت» در مثنوی معنوی و مثنوی‌های بیدل

مثنوی معنوی مولانا و مثنوی‌های بیدل با عنوان‌های «عرفان»، «طلسم حیرت»، «طور معرفت» و «محیط اعظم»، گنجینه‌ای از انواع تشبیهات و استعاره‌ها در رابطه با مفهوم «وحدت» هستند. در این بخش ابتدا کلان‌استعاره‌ای که شاعران استفاده کرده‌اند، ذکر شده، سپس استعاره‌هایی که زیرمجموعه آن کلان‌استعاره است آمده است. پس از تحلیل آن استعاره، نمونه‌ای از ابیات مولانا و نمونه‌ای از ابیات بیدل آورده شده است؛ سپس در جدولی کلان‌استعاره و استعاره‌های خرد نشان داده شده است و استعاره‌های مشترک این دو شاعر در یک ردیف نوشته شد و استعاره‌هایی که مشترک نیستند با نام خود شاعر در ردیف‌های بعدی ذکر شده است. اگر شاعری به جز استعاره‌ی مشترک، استعاره‌ای خاص خود را نداشته باشد این مسئله در جدول به صورت خطی در ردیف نام آن شاعر نشان داده شده است. به علت محدودیت در حجم مقاله از هر استعاره یک نمونه بیت ذکر شده است.

۴-۱. وحدت نور (منبع نور) است

نوع این استعاره هستی‌شناختی است. وحدت خورشید (آفتاب) است. مولانا معتقد است که ما همه با هم یگانه بودیم و کثرت نداشتیم؛ سپس تعین‌ها پدید آمدند. وحدت نوری است که وقتی به روزنه‌ها یا شیشه بتاید به تعداد آن‌ها متفرق دیده می‌شود. نور در عین بساطت کثیر است چون قدرت پراکندگی در فضا را دارد و تعدد نقاط نورانی نتیجه تجزیه نور بسیط نیست (یوسف‌پور و محمدی کله‌سر، ۱۳۹۰: ۲۲۴).

او در این استعاره گاه وحدت را «ضیا» می‌داند و کثرت را «نور ماه». از آن جهت که ماه در فلک اول است و خورشید در فلک چهارم است و هم از آن جهت که روشنی ماه از آفتاب است. ماه روشن بالعرض است و خورشید روشنی دهنده بالذات است. (شهیدی، ۱۳۸۶: ۸). وی وحدت را «آفتاب» می‌داند و کثرت، سنگ در مقابل آفتاب است که اگر از

صفات سنگی خود فانی شود از تأثیر آفتاب به «لعل» تبدیل می‌شود. اگر کثرت‌ها نیز از خود فانی شوند و روی به احد آورند و صفات او را بپذیرند و با او به وحدت برسند «در» گرانمایی می‌شوند. (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۴۲)

از نظر بیدل واحد آفتاب است و کثرت نور این آفتاب. اگر آفتاب نباشد نور و روشنایی نیز وجود نخواهد داشت. بیدل وحدت را خورشید می‌داند و همه مخلوقات را ذره‌هایی از پرتو آن خورشید تصور می‌کند که در پیوند با خورشیدند. پرتو خورشید توحید بنیاد، قیدوبند کثرت‌ها و تعلقات را از وجود انسان می‌زداید. کارکرد شناختی آن روشنگری، از بین برنده ظلمت، در عین ظهور ناشناخته بودن است.

منبسط بودیم و یک جوهر همه بی‌سر و بی‌پاییدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره
(مثنوی، دفتر اول: ۶۸۶ تا ۶۸۹)

ما همه نور آفتاب حقیم جلوه‌ای خفته در نقاب حقیم
(عرفان / ۲۴۴۸)

وحدت، «نور» است و انسان غرق شده در وحدت مانند خورشیدی است که در نور غرق شده است. نور حقیقی واحد است و همه نورهایی چون خورشید و ماه و ستارگان کثرت‌هایی هستند که از منبع واحد تغذیه می‌شوند. کارکرد شناختی آن هدایت‌کنندگی، منبع، منجی و ارزشمندی است.

من چو خورشیدم درون نور غرق می‌ندانم کرد خویش از نور فرق
(مثنوی، دفتر سوم: ۲۴۰۸)

نور مرآت مهر و ماه تویی همه چشمیم ما، نگاه تویی
(عرفان / ۲۶۴۴)

وحدت، نور شمع و چراغ است و پرتوهای آن کثرت است. وقتی که اندیشه، کثرت‌ها را بسوزاند، شمع وحدت نور خالص خود را نمایان می‌کند. بیدل و مولانا تصویری برای شمع وحدت ارائه می‌کنند که وقتی یک شمع روشن شود از آن یک شمع می‌توان بی‌شمار شمع‌های دیگر را روشن کرد. همچنین مولانا معتقد است وحدت «شمع» است و

کثرت «موم» است. شمع همه اطراف خود را روشن می کند و سایه ای گرد او نیست. موم هم در شمع خود را می سوزاند تا با شمع یکی شود. مولانا در داستان دقوی وحدت را شمع (ذات اولیا) می داند و کثرت را هفت شمع (اجسام اولیا). کارکرد شناختی آن روشنگری، هدایت کننده، منبع نور، منجی است.

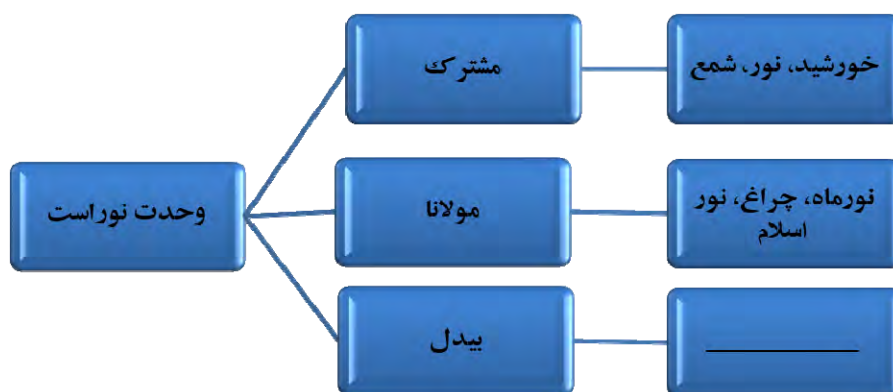
شمع شد جمله زبانه پا و سر سایه را نبود به گرد او گذر موم از خویش و ز سایه در گریخت در شعاع از بهر او کی شمع ریخت (مثنوی، دفتر پنجم: ۶۷۴ و ۶۷۵)

به طوفان زد بهار جلوه مشتاق به عرض پرتو آمد شمع اطلاق (طلسم حیرت / ۱۱۱۶۰)

وحدت، «ماه» است. مولانا این استعاره از وحدت را در برابر تصویرهای متنوعی از کثرت قرار داده است. ۱. وحدت ماه و کثرت ابر است. نور ماه مظهر بی رنگی و مقام وحدت است و «ابر» مظهر کثرت هاست. بر حسب غلظت و تراکم و یا رقت و تنگی نور ماه رنگ های مختلف در آن منعکس می شود. پیدایش این کثرت ها از نور یک رنگ و یا بی رنگ است (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۱۱۹). ۲. وحدت مهتاب و کثرت سایه ها هستند. نور مهتاب حقیقت وجود است. سایه ها وجودهای صوری ما است. ۳. وحدت ماه است و پرتو ماه کثرت است. ۴. وحدت نور ماه و کثرت عکس آن روی دیوار سیاه است. وحدت ماه و کثرت هلال و بدر ماه است. ۵. وحدت ماه و کثرت عکس ماه در آب است. اصل ثابت است و آب ها تغییر می کنند. سرانجام عکس ها فانی اند؛ اما اصل ها باقی اند (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۴۲) «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن / ۲۶-۲۷).

آن هلال و بدر دارند اتحاد از دویی دورند و از نقص و فساد (مثنوی، دفتر ششم: ۱۲۰۸)

وحدت نور اسلام است. نور اسلام وحدت و قبیله اوس و خزرج و کینه های شان کثرت است. نور اسلام بر قبیله ی اوس و خزرج تأیید و کینه های آن ها در نور اسلام محو شد. دو قبیله که اوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت کین های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا (مثنوی، دفتر دوم: ۳۷۱۴ تا ۳۷۱۵)



۴-۲. وحدت انسان است. این استعاره از نوع هستی‌شناختی (تشخیص) است.

وحدت انسانی است که چشم دارد. اگر چشم‌ها در بدن انسان دوتا است؛ اما هر دو یک عمل یعنی نگاه کردن را انجام می‌دهند. کارکرد شناختی آن تعدد در ظاهر و فعل واحد است.

چون به صورت بنگری چشم تو دو است تو به نورش در نگر کز چشم رُست نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد (مثنوی، دفتر اول: ۶۷۶ و ۶۷۷)

نور مرآت مهر و ماه تویی همه چشمیم ما نگاه تویی (عرفان / ۲۶۴۴)

وحدت شخص انسان است و اجزای بدن کثرت هستند. بریده‌شدن هر عضو از تن، مردن آن عضو است. وحدت، ماهیت انسان و کثرت، حالت‌های روانی هستند. و بیدل از ابیات ۲۰۷۲۷ تا ۲۰۷۳۸ در مورد اعضای بدن صحبت می‌کند که هر یک مختلف‌اند و افعال مختلفی دارند؛ اما اصل تحرک آن‌ها یکی است. همچنین مولانا وحدت را مثل یک شخص می‌داند که کثرت عناوینی همچون پدر، عمو و.... برای او اعتباری است. مولانا در ابیات ۴۲۲۳ و ۴۲۲۴ انسان را به عنوان وحدت در برابر سایه قرار می‌دهد. کثرت‌ها مانند سایه‌هایی مرئی اما غیرحقیقی‌اند و به سوی اصل‌شان برمی‌گردند. وحدت نیز مانند انسان مرکز همه پدیده‌های هستی است دارای برتری بر مخلوقات است و همه چیز در تسخیر

اوست.

آن یکی شخصی تو را باشد پدر در حق شخصی دگر باشد پسر
(مثنوی، دفتر دوم: ۳۶۷۵)

گر از شخص گیری خبر، وحدت است و گر عضوها بشمری کثرت است
(محیط اعظم / ۲۰۷۳۸)

مولانا وحدت را «شاه» معرفی می کند و همچنین وحدت را پیوند اولیای حق با حق می داند که نباید آن ها را از هم جدا دانست و دوتا نامید.

دو مگو و دو مدان و دو مخوان بنده را در خواجه خود محدودان
(مثنوی، دفتر ششم: ۳۲۱۵)

وحدت «انسان حج گزار» است. وحدت، اتحاد حاجیان در عقیده و هدف از حج است و کثرت افراد با رنگ و شکل های متفاوت است. کارکرد شناختی آن عقیده یکسان با اختلافات متعدد است.

مرد حبّی، همره حاجی طلب خواه هند و خواه ترک و یا عرب
منگر اندر نقش و اندر رنگ او بنگر اندر عزم و در آهنگ او
(مثنوی، دفتر اول: ۲۸۹۴ تا ۲۸۹۶)

وحدت «مادر و پدر» است. وحدت مادر و منشأ پیدایش و زاینده گی است. همانگونه که از یک مادر و پدر، فرزندان زیادی متولد می شوند از وحدت نیز کثرات متولد می شوند. مادر و پدر به وجود آورنده، پرورش دهنده، محافظ و حامی کودک هستند و کودک به طور غریزی به آنها گرایش دارد، بین وحدت و کثرت نیز چنین ارتباطی برقرار است.

این مخالف از چه ایم ای خواجه ما و از چه زاید وحدت این اعداد را
(مثنوی، دفتر ششم: ۶۱)

وحدت «محمد» (ص) است. همانطور که خدا نور مطلق است محمد نیز نور مطلق است که سایه ندارد؛ همین سایه نداشتن پیامبر خود دلیلی بر یکی بودن با حق و به وحدت رسیدن اوست. وحدت و محمد هر دو رهبر، ناجی، نور مطلق، دارای پیوند باطنی با حق هستند (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۴۶).

چون فناش از فقر پیرایه شود او محمد وار بی سایه شود
(مثنوی، دفتر پنجم: ۶۷۲)

وحدت انسانی است که دل دارد و دارای ظاهر و باطن است. بیدل می‌گوید وحدت مانند انسانی است که دل دارد و از کثرتی که وجود دارد نگران است که مبدا این کثرت دمی شود و نتواند به حقیقت وحدت برسد. کارکرد شناختی آن نگرانی و خواستار ظهور و شناختگی است. باطن و حقیقت وحدت، دارای اعضا و اجزا نیست مثل روح انسان؛ اما زمانی که وحدت ظاهر شود و به جلوه درآید در قالب کثرت‌ها نمود می‌یابد مثل جسم انسان. کارکرد شناختی آن دو وجهی بودن و ظاهر و باطن داشتن است که ظاهر دارای اجزا و کثرت و باطن یک‌پارچه است.

عرض کثرت ز چاک پرده اوست دل وحدت دو نیم کرده اوست
(عرفان / ۴۷۶۱)

بطون وحدتش ظاهر نشان نه ظهورش را بطونی در میان نه
(طلسم حیرت / ۱۱۰۹۰)

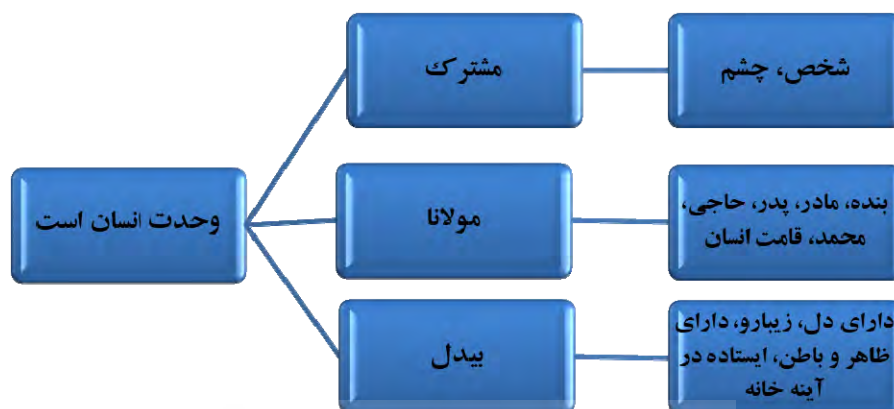
وحدت شخصی است که در «آینه‌خانه» ایستاده است. در این ابیات بیدل جهان را آینه‌خانه‌ای می‌داند که یک انسان (وحدت) وارد آن شده است و در هر آینه او به گونه‌ای متفاوت دیده می‌شود؛ اما در حقیقت در همه آینه‌ها همان یک نفر جلوه گر است. ابن عربی نیز در «اشعه‌اللمعات» می‌گوید «و مالوجه الا واحد غیر انه اذا اتت عددت المرایا تعدد» (ابن عربی، بی تا: ۴۲).

جهان سربه سر آینه‌خانه‌ای است که یک شخص بیش اندر آن خانه نیست
...

(محیط اعظم / ۲۰۷۱۹ تا ۲۰۷۲۵)

وحدت «نوازنده» است. وحدت نوازنده ماهری است که می‌تواند آهنگ‌های جدید، متعدد و مختلفی بنوازد. شخص نوازنده وحدت و آهنگهای مختلفی که می‌نوازد کثرت هستند.

یک آهنگی‌ای مختلف نغمه‌هاست به انداز هر ساز قدرنواست
(محیط اعظم / ۲۰۷۳۱)



۴-۳. «وحدت مکان است» نوع این استعاره هستی‌شناختی (ظرف) است.

وحدت مکانی «قبله، مقصد» است که درون و بیرون دارد و خارج از محدوده‌ی آن، کسی نمی‌تواند سیر کند. بر هر جای آن قدم نهی به وحدت می‌رسی و مولانا می‌گوید «ز وحدت به وحدت قدم می‌زنی».

چون ز وحدت جان برون آری سری جسم را با فراو نبود فری
(مثنوی، دفتر چهارم: ۸۸۱)

کسی را ز وحدت برون سیر نیست دو عالم دویی دارد و غیر نیست
(محیط اعظم / ۱۷۹۰۵)

وحدت آسمان و کوه است. بیدل معتقد است که وحدت آسمان است و ماه و خورشید و ستارگان کثرت‌اند. کارکرد شناختی آن گسترده‌گی، شمول و فراگیری، بی‌انتهایی و یک‌رنگی است. همچنین وحدت را کوهی می‌داند که چشمه و آتش و سنگ که درون کوه هستند، همه کثرت‌اند. کارکرد شناختی آن استواری، استقلال، عظمت، فراگیری است. و گر چشم تو یکتایی نشان است مه و خورشید و انجم آسمان است
(طلسم حیرت / ۱۱۲۰۰)

مخور جام فریب از موج نیرنگ همان کوه است آب و آتش و سنگ
(طلسم حیرت / ۱۱۲۰۱)

وحدت ساختمان (باغ، میخانه، دارالضرب، حوض) است. وحدت ساختمانی است که بنیاد دارد. هستی بر بنیاد وحدت ساخته شده است. بیدل معتقد است نباید از وحدت که بنیاد ساختمان هستی است حرفی زد؛ زیرا ممکن است خللی بر بنیاد وارد شود مولانا معتقد است وحدت باغ است و همه مخلوقات در حکم برگ‌گی فناپذیر از آن باغ هستند؛ اما از نظر بیدل وحدت گلزاری است که دو عالم گلی از آن گلزار است که هر برگ آن گل و همه کثرت‌ها به روشنی با تواز وحدت سخن می‌گویند. مولانا وحدت را «دارالضرب» می‌داند که از آنجا سکه‌های زیادی ضرب می‌شود.

وحدت «میخانه» است. مقام وحدت، مقام والایی است و «می» الهی و «میخانه» حق در عرفان جایگاه والایی دارد. کارکرد شناختی آن ارزشمندی، مقام والا، مستی و بیخودی از حواس ظاهری و کنار گذاشتن عقل معاش است.

این طرق را مخلصش یک خانه است این هزاران سنبل از یک دانه است (مثنوی، دفتر ششم: ۳۶۶۸)

چه لازم شکایت کشم از بغل ز بنیاد وحدت دمانم خلل (محیط اعظم / ۱۹۲۶۴)

وحدت «جهان صلح یکرنگی» است. مولانا پس از معرفی وحدت با تصویر جهان صلح یکرنگی و یژگی‌های این عالم را این گونه برمی‌شمرد: وحدت مکان یا جهانی است که در آن از جنگ و تضاد خبری نیست و سازگاری تمام وجود دارد. دو رویی ندارد و سراسر نوروراستی است. جهانی که جاودانی و همیشه آباد است.

یا مگر زین جنگ حقت وا خرد در جهان صلح یکرنگت برد

(مثنوی، دفتر ششم: ۵۵)

وحدت «شهر و دیار» است. عالم وحدت شهر اصلی ماست که ما از آن دور شده‌ایم پس از مدتی که در غربت و کثرت افتاده‌ایم باید به سوی وحدت بازگردیم. جامعیت، کمال و آگاهی، آبادی، نظم از ویژگی‌های مشترک شهر و وحدت است (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۵۲)

راجع آن باشد که باز آید به شهر سوی وحدت آید از دوران دهر

(مثنوی، دفتر اول: ۳۹۳۷)

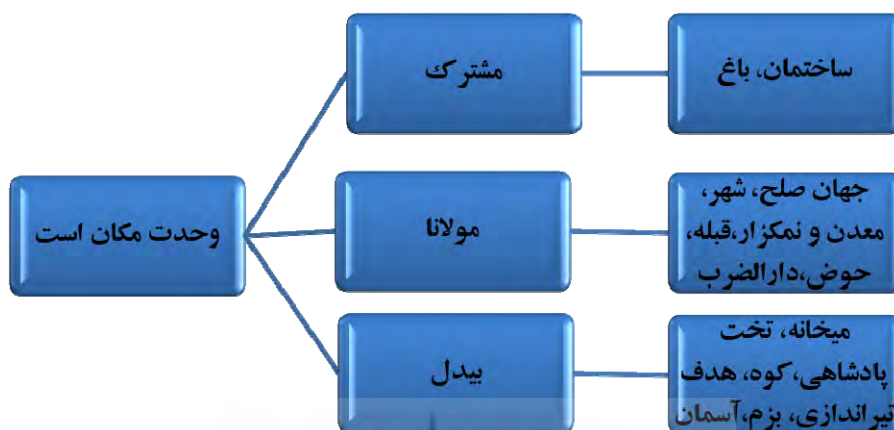
وحدت «معدن طلا و نمکزار» است. وحدت نیز مانند معدن طلا منشأ امور باارزش و کمیاب است. همچنین وحدت نمکزاری یکدست و یکرنگ است و هر چه به آنجا برود بی رنگ می شود. نمک مانع گندیدگی و پاک کننده است.

کآن جهان همچون نمکسار آمدست هر چه آنجا رفت بی تلوین شدست
(مثنوی، دفتر ششم: ۱۸۵۶)

وحدت یز می است که ابراهیم برای رسیدن به بزم وحدت، فرزندش (وابستگی ها) را قربانی می کند. کارکرد شناختی آن جایگاه خوشی و شادی و قربانی کردن کثرت ها است. جگرگوشه خویش را زان نشید به قربانگه بزم وحدت کشید
(محیط اعظم: ۱۶۰۹۱)

وحدت تخت پادشاهی (مقام و جایگاه پادشاهی) است. هر آنکس که به مقام وحدت برسد به پادشاهی نفس و عالم می رسد. کارکرد شناختی آن سلطان انگاری و قدرت مندی، مقام و منزلت والا، تسلط داشتن بر دیگران، اقتدار و حکمرانی است. فنای جسد چون شود حاصلت همان تخت وحدت بود منزلت
(محیط اعظم / ۱۹۸۲۵)

وحدت هدف تیراندازی است که یک نقطه مشخص است و نمی تواند چند هدف باشد. همه کثرت ها، تلاش ها و اراده ها برای رسیدن به این هدف یعنی وحدت است. کارکرد شناختی آن مقصود عالم و نقطه کمال است. ارادت ناوک حکیم کمانش شهود نقطه وحدت نشانش
(طلسم حیرت / ۱۱۶۰۶)



۴-۴. **وحدت شیء و ظرف است.** (آینه، گنج، سرمه، شیء معطر، شیشه، ابزار کار، کمند، تار، پرگار)

وحدت آینه است. در این استعاره مولانا و بیدل معتقدند که وحدت زمانی حاصل می‌شود که انسان نقش و تصویر خود را در آینه محو کند و با آینه یکی شود. آینه وجود حق است و مخلوقات، انعکاسی از وجود حقند که دارای وجود حقیقی نیستند؛ اگرچه مرئی و موجودند. نخستین آینه‌ها پاره‌های آهن جلا داده بودند که ممکن بود زنگ بگیرند (حبیب، ۱۳۹۳: ۱۸) با توجه به این ویژگی بیدل می‌گوید تا زمانی که آینه وحدت زنگ داشت کثرتی وجود نداشت و زمانی که وحدت خواست شناخته شود زنگ را از آینه زدود و جلوه‌گری کرد.

ابن عربی هم می‌گوید «وجود برای عین مانند صورت در آینه است که نه عین بیننده است و نه چیزی غیر آن (ابن عربی، ۱۳۸۱: ج ۱۰: ۷۲۱)

برق آینه است لامع از نمند گبر نماید آینه تا چون بود (مثنوی، دفتر چهارم: ۳۲۶۸)

صافی آینه شو کمال این است نقش خود محو کن جمال این است (عرفان / ۱۷۹)

وحدت «ثروت» است. از نظر مولانا وحدت گنجی است که اگر از ظاهر امور جهان

هستی بگذریم می‌توانیم به آن گنج که شهود حق در اجزای جهان و فنای آن اجزا در وجود حق تعالی است برسیم (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲۸۱)

اما بیدل وحدت را ثروت و منبعی می‌داند که می‌توان از آن سرمایه برداشت. در قدم وحدت کامل بوده و قدم و وحدت در هم تنیده بوده‌اند. قدم سرمایه‌اش را از وحدت دارد و به سمت حدوث که می‌آید، وحدت را تبدیل به کثرت می‌کند. صورت سرکش گدازان کن به رنج تا بینی زیر او وحدت چو گنج (مثنوی، دفتر اول: ۶۸۳)

قدم کز وحدتش سرمایه برداشت لَوای کثرت از بالیدن افراشت (طلسم حیرت/ ۱۱۴۲۴)

وحدت سرمه است؛ سرمه‌ای الهی که چشم دل انسان‌ها را بصیرت می‌بخشد و هر که به آن دست یابد چشم محدودنگر وی دریا صفت می‌شود (تاج‌دینی، ۱۳۹۴: ۵۴۹). کارکرد آن تقویت‌کننده بصیرت و عامل زیبایی است.

چون ز یک سرمه است ناظر را کحل از چه آمد راست بینی و حول (مثنوی، دفتر ششم: ۱۶۰۸)

وحدت بابی از کتاب است که اصل محتوا و هدف کتاب در همان باب است و اگر هزاران کتاب دیگر هم نوشته شود تنها شاخ و برگ دادن به همان محتوا است. کارکرد آن تعدد عبارات برای بیان یک مفهوم است.

ذکر استثنا و حزم ملتوی گفته‌شد در ابتدای مثنوی صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست (مثنوی، دفتر ششم: ۳۶۶۷ و ۳۶۶۶)

وحدت شی‌ای است که در دکان مثنوی می‌فروشند. مثنوی دکان عرضه وحدت در انواع مختلف آن، (وحدت وجود، وحدت ادیان، وحدت کلمه و غیره) است. کارکرد آن قابلیت ارائه به دیگران و عرضه نمودن به خواهان آن است.

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت‌است (مثنوی، دفتر ششم: ۱۵۲۸)

وحدت «شیشه سالم» است. کثرت شیشه‌ای است که بر سنگی خورده و خرد شده است؛ و تکه‌های شیشه با آن در ماهیت فرقی ندارد. کارکرد شناختی آن یکی بودن در ذات با کثرت‌ها و یکپارچگی و یکتایی قبل از ظهور کثرت است. یک جهان شیشه خورده بر سنگی رفته هر یک زخود به آهنگی (عرفان/ ۲۶۹۳)

وحدت «شیء و ابزار» است. وحدت شیء‌ای است که کثرت را می‌توان از آن برید. در این استعاره بیدل اشاره می‌کند که آن‌چیز و آن‌کس که متمایل به کثرت است و در پی آن است با وحدت نسبتی ندارد و نمی‌تواند به وحدت برسد. غفلت و توجه به کثرت‌ها تیغی است که آن را از وحدت جدا می‌کند. تیغ بود آن تبسم غفلت که بریدش ز نسبت وحدت (عرفان/ ۴۷۷۷)

وحدت «کمند» است. وحدت مانند کمندی است که با تمسک به آن می‌توان از چاه ظلمانی کثرت‌رهایی یافت. کمند وحدت همه کثورات را در کنار هم جمع می‌کند و قدرت اسیرکردن آن‌ها را دارد تا آن‌ها با پیوستن به هم به وحدت برسند. کارکرد شناختی آن اسیرکنندگی، ایجاد محدودیت، نجات‌دهنده از چاه ظلمانی کثرت است. «قاف» اگر پا به دامن دل نیست غنچه خفتن کمند وحدت کیست (عرفان/ ۶۱۵۴)

وحدت تار است. بیدل، وحدت را تار معرفی می‌کند که با آن می‌توان آهنگ‌های مختلفی نواخت؛ همان‌گونه که از وحدت، کثرت‌های متنوعی به وجود آمده است. کارکرد شناختی آن تولیدات مختلف از یک وسیله است. ز یک تار این جمله آهنگ‌هاست ز یک موج آب این همه رنگ‌هاست (محیط اعظم/ ۱۷۹۰۳)

وحدت پرگار است. وحدت پرگاری است که از یک نقطه شروع می‌شود و دوباره به همان نقطه می‌رسد. همچنین با وجود اینکه خطی که می‌کشد نقاط گوناگونی دارد؛ اما هیچکدام آن‌ها از دیگری قابل تمایز نیست. کارکرد شناختی آن یکی بودن آغاز و انجام، ناپیدایی آغاز و انجام، نداشتن تقدم و تاخر و عدم تمایز آثار آن از یکدیگر (چون در پیوند

باهمند) است.

خط دور پرگار وحدت یکی است در او عرض انجام و آغاز نیست
(محیط اعظم / ۲۰۷۴۳)

وحدت ظرف است. (کوزه، خم رنگ، پیمانه شراب)

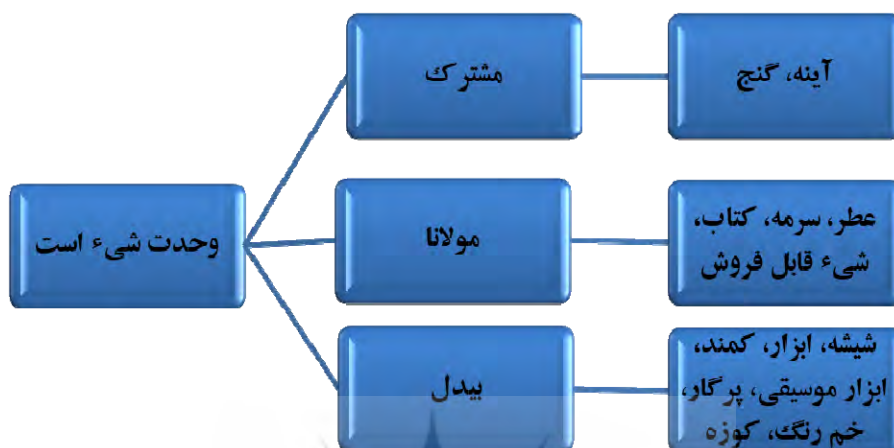
وحدت کوزه است که از خاک متکثر و متفرق توسط کوزه گر عشق و فضل الهی یا
مدد اولیا ساخته می شود.

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک متفرق در ره گذر یک سبوشان کرد دست کوزه گر
(مثنوی، دفتر دوم: ۳۷۲۸ و ۳۷۲۹)

وحدت «خم رنگ» عیسی است و کثرت «جامه های رنگارنگی» که از خم وحدت
بیرون آمده اند. تازمانی که تعینات، درون خم رنگ الله باشند رنگ آن را به خود می گیرند
و و با خم یکی هستند. مولانا معتقد است که کثرت ها در نتیجه دنیای تعینات است و از
عوارض عالم خلق است؛ اما در عالم امر از کثرت نشانی نیست و آنجا همه وحدت است.
(شهیدی، ۱۳۸۶: ۲۶۷).

صبغه الله است خم رنگ هو پس های یک رنگ گردد اندرو
چون در آن خم افتد و گویش قم از طرب گوید منم خم لائلم
(مثنوی، دفتر دوم: ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)

وحدت پیمانه (جام) شراب است که شراب و امواج آن خارج از این جام نیست و
نمی تواند از محدوده ی جام وحدت خارج شود. گویی کثرت (شراب) درون وحدت
(ظرف شراب) اسیر است. کارکرد شناختی آن قدرت، تسلط، گنجایش است.
«جست و جوی نظرها موج پیمانه وحدتش، های و هوی نفس ها قلقل مینای کثرتش» (مقدمه
طور معرفت: ۵۸۹).



۴-۵. وحدت عنصر طبیعی است. این استعاره از نوع هستومنداست.

وحدت دریا (آب، موج) است. دریا واحد است؛ اما خیال انسان باعث می‌شود که اجزای متنوعی برای آب تصور کند و آب را از قطره، موج، کف، حباب و گرداب جدا بداند. امواج از لحظه‌ی تولید تا رسیدن به ساحل هر لحظه نو شده و به دریا بازمی‌گردند و این تمثیل مداومت در بازگشت کثرت مظاهر به وحدت و ایجاد و نابودی پی‌در پی کثرت را در خود دارد.

برخلاف بیدل، مولانا با دریا تصویرپردازی‌های متنوع و زیبایی را خلق کرده است که در نمونه‌ی ابیات می‌بینیم. مولانا وحدت را دریا می‌داند که کثرات در برابر آن گاهی به کوزه و خم و زمانی به سبد و کاسه‌هایی بر روی آب مانند شده‌اند. اشتراک وحدت و دریا در ویژگی‌های پهناوری، و بی‌انتهابودن، مظهر زیبایی، پاک‌کننده بودن و از همه مهم‌تر گهرخیز بودن است.

وحدت «آب زلال و یکرنگ» است و خس و خاشاک و کف روی آن که مانع دیده شدن آب هستند کثرتند. آب با وجود یکرنگی، ملال‌انگیز نیست. وحدت نیز مانند آب رنگ، بو، قالب و عوارض دیگری ندارد، مایه‌ی حیات عالم است رمز پاکی است باعث رشد و ثمردهی است. همچنین عطش طلب‌تالبان وحدت را رفع می‌کند.

صورت ما اندر این بحر عذاب می‌دود چون کاسها بر روی آب
تا نشد پر بر سر دریا چو طشت چونک پر شد طشت در وی غرق گشت
(مثنوی، دفتر اول: ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱)

موج و گرداب غیر دریا نیست جز همین نام غیر پیدا نیست
(عرفان / ۱۹۳)

مولانا وحدت را دریای عسل می‌داند که هر کس چون شیر در آن راه یابد از آسیب و
دگرگونی حفظ می‌شود. «شیر چون با عسل آمیخته شود طعم آن خوش شود و از
دگرگونی مصون ماند.» (شهیدی، ۱۳۸۶: ۴۹۵).

منفذی یابد در آن بحر عسل آفتی را نبود اندر وی عمل
(مثنوی، دفتر چهارم: ۳۴۲۶)

وحدت آتش است. وحدت آتش و کثرت آهن است. زمانی که آهن را در آتش
می‌گذاری آهن سرخ شده و تبدیل به آتش می‌گردد. از خواص آتش فانی کردن اجسام
در آتش و یکی کردن آنها با خود است.

بیدل وحدت را «آتش» و کثرت را «شرر و دود و شعله» می‌داند. وی آتش را همان
نوری می‌داند که جلوه‌گری می‌کند و آتش غیر از نور چیز دیگری نیست. بیدل به
روشنگری و نجات‌دهندگی وحدت نیز توجه دارد که وهم و ظلمت و گمراهی به واسطه
نور وحدت از بین می‌رود.

آن منم خم خود انا الحق گفتن است رنگ آتش دارد الا آهنست
رنگ آهن محو رنگ آتش است ز آتشی می‌لافد و خامش و ش است
(مثنوی، دفتر دوم: ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱)

زان که اجزای نار منقسم است شرر و دود و شعله‌ای به هم است
(عرفان / ۱۶۶۰)

وحدت «خاک» و کثرت «اجسام» است. جسد و جسم نیز مثل کثرت‌ها پس از مرگ با
خاک (واحد) یکی می‌شوند.

نان دهنده و نان ستان و نان پاک ساده گردند از صور گردند خاک
(مثنوی، دفتر ششم: ۷۳)

خاک را بین خلق رنگارنگ را می‌کند یک رنگ اندر گورها
(مثنوی، دفتر ششم: ۱۸۵۷)

وحدت باد است و غبار کثرت است. باد و وحدت هر دو وجود دارد؛ اما نامرئی هستند
و عامل تحرک و جنبش اجسامند.

بحر را پوشید و کف کرد آشکار باد را پوشید و بنمودت غبار
(مثنوی، دفتر پنجم: ۱۰۲۷)



۴-۶. وحدت خوردنی و رویدنی است. رویدنی‌ها هستمند (تشخیص) و

خوردنی‌ها هستوند بی‌جان هستند.

وحدت «شرابی» است که انسان را از خود بی‌خود می‌سازد و تنها انسان بی‌خبر از خود و بی‌اعتنا به ظواهر، به حقیقت عالم پی می‌برد. مولانا و بیدل وحدت را شراب صاف و کثرت را جرعه‌ها و یا درد آن می‌دانند. شراب صاف از زلالی دیده نمی‌شود و فقط درد دیده می‌شود. هنگام خلقت صاف این شراب که وحدت است پنهان شده و دُرد و کدورت آن از خم وجود ریخته شده است. کارکرد شناختی آن شفافیت و انعکاس‌دهندگی، بی‌خبری از ظواهر و رسیدن به راستی و حقیقت است.

جرعه‌ای بر روی خوبان لطاف تا چگونه باشد آن را واق صاف
(مثنوی، دفتر پنجم: ۳۸۱)

ز شوخی شد آن نشئه صاف آفرین صفا پرزد و ریخت درد از کمین
مرتب شد از لای خمّ وجود به بزم تجلی ظرّوف شهود
(محیط اعظم/ ۱۵۸۸۵، ۱۵۸۸۶)

وحدت میوه (گردو و بادام)، آب میوه و شیرۀ انگور است. وحدت «آب میوه» و کثرت «خود میوه» است. اگر صد سیب و انگور را بفشاری و آبش را بگیری همه آن‌ها یکی می‌شود. وحدت «مغز» و عالم پوست است. همچنین وحدت «انگور» و غوره «کثرت» است. افراد خام مانند غوره‌اند آنکه در پی وحدت است خود را از غوره گی درمی‌آورد تا انگور شود. همچنین در داستانی که مولانا در مورد انگور و نام‌های مختلف آن در ابیات ۳۶۸۲ تا ۳۶۹۱ در دفتر دوم آورده است؛ اگرچه سخن از اتحاد بین اقوام است؛ اما به وحدت مسمی و کثرت نام‌ها نیز اشاره دارد. وحدت مانند مغز، جزء مفید هر چیز است که در میان پوست (کثرت‌های و ظواهر دور ریختنی) پنهان شده است.

گر تو صد سیب و صد آبی بفشری صد نماند یک شود چون بفشری
(مثنوی، دفتر اول: ۶۸۰)

خاصه باغی کین فلک یک برگ اوست بلکه آن مغزست و وین دیگر چو پوست
(مثنوی، دفتر دوم: ۳۲۳۲)

وحدت «انگبین» است و کثرت «سرکه» است. سرکه‌ای که در انگبین هست با گذشت زمان ویژگی‌های خود را از دست می‌دهد و ترشی را کنار می‌گذارد و به انگبین مبدل می‌شود. کارکرد شناختی آن فانی شدن کثرات از صفات خود و یکی شدن با وحدت است.

ز آن سبب فانی شدم من اینچنین همچو سرکه در تو بحر انگبین
(مثنوی، دفتر پنجم: ۲۰۲۴)

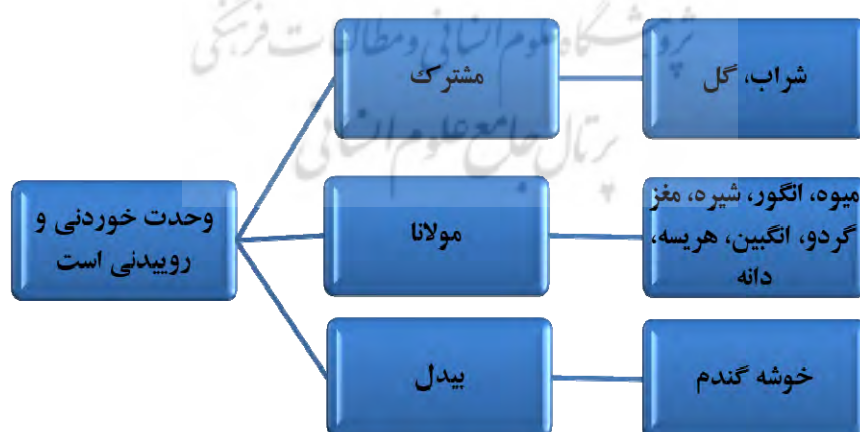
وحدت هریسه (حلیم) است و کثرت مخلفات حلیم است. همه حبوبات و مواد در حلیم یکی می‌شود. اگر دوئیت و کثرت‌ها نباشد وحدت معنی و مفهوم پیدا نمی‌کند. چون هریسه گشته آنجا فرق نیست نیست فرقی کاندر آنجا غرق نیست
(مثنوی، دفتر پنجم: ۳۴۶۰)

وحدت بوته گل، نهال و دانه است و از نظر مولانا و بیدل دو جهان دو گل است که از بوته وحدت رسته است.

بیدل معتقد است وحدت «دانه‌ای» است که در دل کاشته می‌شود، ثمره و میوه آن معرفت است. وحدت رشد و نمو در گیاه است که حاصل آن برگ و برهائی (کثرت) است که از گیاه می‌روید. کارکرد شناختی آن، پنهان بودن، پدیدآورنده بودن طراوت و زیبایی، ثمره و بار داشتن، از یک چیز واحد، جلوه‌های متعددی حاصل شدن است. پس مجواز وی گواه فعل و گفت که از او هر دو جهان چون گل شکفت (مثنوی، دفتر پنجم: ۲۴۵)

نهال بی‌نشانی قامت آراست گل‌افشان دو عالم جلوه برخاست (طلسم حیرت: ۱۱۱۶۱)

وحدت خوشه گندم است که در سینه خود صدها دانه گندم را دارد و پیوند دانه‌ها با خوشه، وحدت است. کارکرد شناختی آن پرورش دهندگی، منشأبودن، از درون خود کثرت را به وجود آوردن و به کمال رساندن کثرت است. از او یکتایی آغوش حاصل به رنگ خوشه در یک سینه صد دل (طلسم حیرت / ۱۲۰۶۰)



۴-۷. وحدت مفهوم انتزاعی است. این استعاره از نوع ساختاری است.

اگرچه استعاره مفهومی، استفاده از یک حوزه ملموس برای تبیین یک حوزه انتزاعی است؛ ولی گاهی برای تفهیم حوزه مقصد که اغلب انتزاعی است از یک مفهوم انتزاعی دیگر کمک گرفته می‌شود که نسبت به حوزه مقصد روشن‌تر و عینی‌تر باشد. گاه نویسنده یا شاعر یک مفهوم انتزاعی را در مؤلفه‌های مربوط به یک تجربه یا فعالیت ساختار می‌بخشد که این تجربه نسبت به آن مفهوم انتزاعی روشن‌تر است.

وحدت معنی و مسمی است. وحدت معنی است و کثرت صورت‌ها هستند. وحدت معنی و کثرت کلمات و نام‌ها هستند مثلاً فردی برای افراد مختلف نسبت‌های مختلف همچون پدر، عمو و غیره دارد؛ در حالی که آن شخص یک نفر است. معنی حرف‌ها وحدت است. حرف‌ها، شنونده و گوینده حرف کثرت‌اند. بیدل همه صورت‌ها و معانی را فقط «الله» می‌داند. همه حرف‌هایی که در مورد دو عالم زده می‌شود، در باطن آن‌ها معنی وحدت نهفته است کارکر شناختی آن یگانگی باطنی و تفاوت ظاهری، انعکاس‌دهندگی حقیقت است. «صد پیر از پیران تصوف سخن گفته‌اند: اول همان گفت که آخر عبارت مختلف بود و معنی یکی» (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۰۰)

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست
(مثنوی، دفتر اول: ۶۸۱)

لفظ هر چند قاف تا قاف است معنی از بیشی و کمی صاف است
(عرفان/ ۳۲۲)

وحدت پیوند من و او و ما شدن است. وحدت ما شدن است و کثرت من و تو بودن است. بیدل می‌گوید اصلاً منی وجود ندارد و همه او هست. کارکرد شناختی آن جدایی ظاهری و پیوند باطنی است.

داند او کآن تیغ بر خود می‌زنم من ویم اندر حقیقت او منم
(مثنوی، دفتر پنجم: ۱۹۹۸)

نمی‌بندد من و او نقش تحقیق دویی لفظی است اینجا وهم تفریق
(طلسم حیرت/ ۱۱۱۰۸)

وحدت «بی‌رنگی» و کثرت «رنگ» است. فطرت و حقیقت اصل انسانی بی‌رنگی است. بی‌رنگی مرتبه وحدت است که در آن از کثرت و رنگ نشانی نیست. همه رنگ‌هایی که در عالم دیده می‌شوند، اگر چه مرئی هستند؛ اما ذاتا دارای وجود حقیقی نیستند. «ساختار دستگاه بینایی ما برای مقوله‌های رنگ بر اساس نوروفیزیولوژی دستگاه بینایی رنگ و بر اساس سلول‌های مخروطی رنگ و شبکه نورونی رنگ شکل گرفته است. رنگ‌ها و مقوله‌های رنگ به خودی خود در دنیای خارج وجود ندارند؛ بلکه رنگ‌ها برهمکنشی هستند؛ یعنی محصول اصلی (عمده) بازتاب طول موج بین اشیا و شرایط نور از یک سو و سلول‌های مخروطی و شبکه نورونی از سوی دیگر هستند» (براکمن، ۱۳۹۶: ۵۲). کارکرد شناختی این استعاره حقیقتی نامرئی و باطنی در تقابل با وجودهای مرئی و ظاهری است. چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد چون به بی‌رنگی رسی کآن داشتی موسیقی و فرعون دارند آشتی (مثنوی، دفتر اول: ۲۴۶۷ و ۲۴۶۸)

تا به بی‌رنگی تو پیوندیم زین چمن بر چه رنگ دل بندیم
(عرفان / ۲۷۵۲)

روح و جان مظهر وحدت است. روح اولیا و همه مؤمنان و حتی همه انسان‌ها از یک منشأ است. ارواح اولیاء همه وحدت دارند و وحدت ذاتی است، وحدت عددی نیست (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۵۳). کثرتی که در این جهان مشاهده می‌شود به دلیل اعراض است و اعراض متعلق بر اجسام چون طول، عرض، عمق و رنگ و عرض‌های دیگر است. همچنین مولانادر دفتر دوم بیت ۳۲۳۷ و می‌گوید اگر روح نباشد هیچکدام از حواس کارکرد ندارند. روح و وحدت هر دو اصل و منشأ حیات‌اند نامرئی اما موجودند.

تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود
(مثنوی، دفتر دوم: ۱۸۸)

وحدت کلمه (کلمه بسم) است. وحدت «کلمه بسم» است و کثرت «الف». در کلمه بسم (باسم) حرف الف وجود دارد اگر چه نوشته نمی‌شود. در واقع الف در بسم عجین شده و به وحدت رسیده است. از دیدگاهی دیگر وقتی حروف الفبا یک کلمه می‌سازند دیگر خودشان هویتی مستقل ندارند (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۵۹). شمول و فراگیری، هویت بخشی به

حروف کارکرد شناختی آن است.

در وجود و وجه او رو خرج شو چون الف در بسم در رو درج شو
آن الف در بسم پنهان کرده‌ایست هست او در بسم و هم در بسم نیست
(مثنوی، دفتر ششم: ۲۲۳۹ تا ۲۲۴۰)

وحدت «فعل» است و کثرت «ابزار انجام فعل» است. مولانا افعالی چون آفرینش،
بریدن، بستن، راه رفتن را تصویری از وحدت می‌داند. کثرت حروف «ک» و «ن» است.
اگر کاف و نون دو حرف است؛ اما اثر آن یکی است و آن آفرینش و وجود هستی است.
همین‌طور است افعال بریدن که با دو تیغه قیچی انجام می‌شود یا بستن که نیاز برای دو سر
کمند است؛ اگرچه ابزار و آلت انجام عمل چندانست عمل و اثر یکی است. کارکرد
شناختی آن نیاز به کثرت‌ها برای ظهور است.

رشته یکتا شد غلط گم شو کنون گر دو تا یینی حروف کاف و نون
کاف و نون همچون کمند آمد جذوب تا کشاند مر عدم را در خطوب
پس دو تا باید کمند اندر صور گرچه یکتا باشد آن دو در اثر
گر دو پا گر چار پاره را برد همچو مقراض دو تا یکتا برد
(مثنوی، دفتر اول: ۳۰۷۸ تا ۳۰۸۱)

وحدت «هدف» است. وحدت «هدف» است و کثرت راه‌ها، آیین‌ها و پیامبران است.
مقصد و هدف غایی هستی یک چیز است که هر کس به طریقی می‌خواهد به همان هدف
برسد. همچنین وحدت هدف سیر شدن شکم است و کثرت خوردنی‌ها است. وحدت
ایمان مؤمنین و کثرت خود مؤمنین هستند. بنا به احادیث «المؤمنون کالرجل واحد»
و «المؤمنون کنفس واحده» (احادیث مثنوی، ۱۳۶۱: ۴۳) مؤمن‌ها اگر چه در ظاهر متعدد
هستند؛ اما در نفس ایمان با هم وحدت دارند.

هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک با حق می‌برد جمله یکی است
(مثنوی، دفتر اول: ۳۰۸۶)

وحدت سیر و سلوک است که از ابتدا تا انتهایش یکی است و ابتدا از انتها جدا نیست.
این استعاره می‌تواند بیانگر سیر و سلوک عرفانی باشد که سالک مسیری را طی می‌کند و
از مراحل و مقامات گوناگون می‌گذرد. سالک در انتها درمی‌یابد که از ابتدا تا انتها و در

کل مسیر وحدت وجود داشته است و یا حتی وحدت خود اوست اگر نیک بنگرد. این دوی اوصاف دید احوالست ورنه اول آخر و آخر اولست (مثنوی، دفتر ششم: ۸۱۹)

وحدت «کل» است. وحدت «کل» و کثرت «اجزا» هستند. کل به اعتبار اینکه مرکب از اجزا است ماهیتی مستقل است و خاصیتی که بر آن مترتب است بر اجزا مترتب نیست. هر چند جز را هم فی‌الذات و بدون در نظر گرفتن انضمام آن به کل خاصیتی نیست. منظور مولانا از کل و اجزاء در معنی اصطلاحی آن‌ها نیست؛ زیرا مولانا خود بهتر می‌داند که کل به معنای اصطلاحی آن، یک مفهوم انتزاعی از اجزای تشکیل‌یافته در یک مجموعه است و همواره تقدم با وجود اجزاست؛ نه کل. بلکه مقصود او از کل، استقلال در وجود بوده و منظورش از اجزاء، تبعیت در هستی است (جعفری، ۱۳۷۹: ۵۲). منظور مولانا از کل، کل معنوی است و در کل معنوی هر گاه اجزاء کاسته شوند خللی به کل وارد نمی‌شود (میرنژاد، ۱۳۹۸: ۶۰)

ز آن سبب کی جمله اجزای منید جزو را از کل چرا بر می‌کنید
جزو از کل قطع شد بیکار شد عضو از تن قطع شد مردار شد
(مثنوی، دفتر سوم: ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶)

وحدت «فکر» است. وحدت «فکر» و کثرت «سخن و قیل و قال» است. وحدت مانند فکر وجودی نامرئی و پنهان و ناشناخته است و با سخن (کثرت) می‌توان به وجودش پی‌برد و اصل و منشأ کثرت (سخن) است. کف به حس بین و دریا از دلیل فکر پنهان آشکارا قیل و قال
(مثنوی، دفتر پنجم: ۱۰۳۱)

وحدت «قدم» است. وحدت «قدم» و کثرت «حدوث» است. وقتی قدم باشد حدوث از بین می‌رود و با قدم یکی می‌شود. وحدت و قدم هر دو ازلی و ابدی و منشأ وجود حدوث و کثرت‌اند. کارکرد شناختی آن ازلی و ابدی بودن، اصل و منشأ بودن است چون قدیم آید حدث گردد عبث نیست پس کجا داند قدیمی را حدث بر حدث چون زد قدم دنگش کند چونک کردش نیست هم رنگش کند
(مثنوی، دفتر پنجم: ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴)

وحدت «رابطه زناشویی» است. وحدت «رابطه زناشویی» است. پیوند جان‌ها جان تازه‌ای پدید می‌آورد. از پیوند زن و مرد نیز فرزندی به وجود می‌آید. کارکرد شناختی این استعاره پیوند و یکی شدن و تولید کثرت‌ها است.

جفت شد با او به شهوت آن زمان متحد گشتند حال آن دو جان ز اتصال این دو جان با همدگر می‌رسد از غیبتشان جانی دگر (مثنوی، دفتر پنجم: ۳۸۹۱ و ۳۸۹۲)

واحد حرف «الف» است. الف یک خط صاف و یکپارچه است و شکستگی ندارد؛ درحالی که همه حروف دیگر در خود شکستگی دارند. کارکرد آن یکپارچگی و صاف بودن، ابتدا و اول بودن، شکستگی و خمیدگی نداشتن، مستقل بودن و وابسته به دیگران نبودن، وابستگی و نیاز دیگر حروف به آن است.

بر الف تهمتی ز «با» بستن انتهای بی‌رابطه بستن (عرفان/ ۳۱۴)

وحدت عدد ۹ است. عدد نه با هر عدد دیگری ضرب شود از مجموع حاصل ضرب آن‌ها دوباره عدد نه حاصل می‌شود؛ به این معنا که اگر عدد نه در عدد ۱۵۹۴، که شماره بیت ماست، ضرب شود حاصل ۱۴۳۴۶ می‌باشد که اگر این اعداد را با هم جمع کنیم $(۱+۴+۳+۴+۶)$ برابر با ۱۸ است و دوباره حاصل جمع ۱ و ۸ نه می‌شود. کارکرد شناختی این استعاره بازگشت همه کثرت‌ها به وحدت (۹) است (تعدد ظاهری و وحدت باطنی) این نه آموزجیست از وحدت که فزاید به جلوه کثرت (عرفان/ ۱۵۹۴)

وحدت «بو» است. بیدل وحدت را «بو» می‌داند. وحدت همانند بو، صورت ظاهری و خارجی ندارد؛ اما در حقیقت وجود دارد. کارکرد آن، وجود حقیقی و نامرئی است. بوی اسرار معنی‌اش وحدت رنگ گلزار صورتش کثرت (عرفان/ ۲۳۷۶)

وحدت «آهنگ» است و کثرت «زیر و بم‌ها و لحن‌ها» هستند که همه با هم مجموعه‌ای هستند که با همراهی و وحدت هم به تولید یک چیز می‌پردازند و آن واحد آهنگ است. کارکرد آن وجودی نامرئی است که ظهور و شناخت آن به حضور کثرت‌ها وابسته

است.

چه شهادت چه غیب نیرنگ است زیر و بم مشعر یک آهنگ است
(عرفان / ۴۴۲۱)

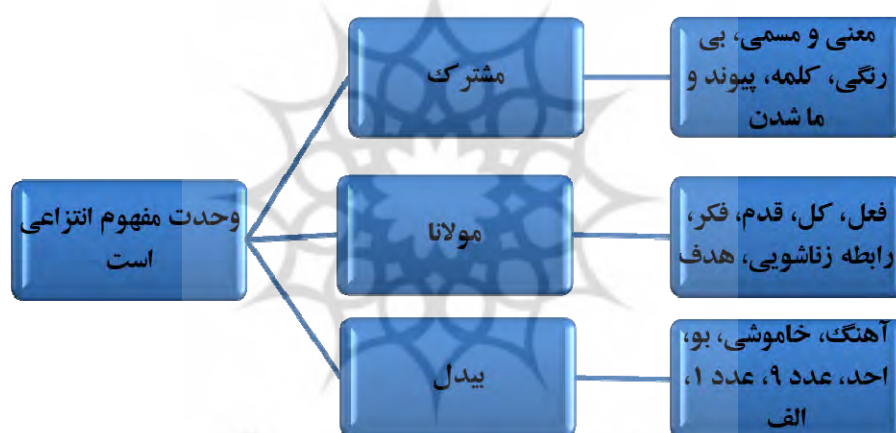
وحدت «عدد یک» است. همه اعداد غیر از یک نشانه‌های کثرت‌اند. اصل یک است و درونش اتحاد دارد؛ اما بقیه اعداد ترکیبی از این یک هستند. صفر و باقی اعداد هیچ نیستند، هرچه دارند از یک دارند و فقط یک است که وجود مستقل و بی نیاز از سایر اعداد دارد و منبع وجودی آنهاست. در شکل نوشتاری یک نیز هیچ خمیدگی و دویستی وجود ندارد. کارکرد شناختی آن وجود حقیقی و مستقل، و منبع وجودی سایرین است. احد بی خامه وحدت‌نگاری عدد نامحرم کثرت‌شماری
(طلسم حیرت / ۱۱۱۴۷)

وحدت کلمه «احد» است و کثرت کلمه «احمد». واحد شخصی در نظر گرفته شده است که آغوش دارد و از آن «میم» می‌جوشد و احد را به احمد تبدیل می‌کند. پیامبر با واحد وحدت دارد و وجود «میم» در کلمه احمد دلیل بر این نیست که این دو از هم جدا هستند؛ گویی احد، احمد را در بغل گرفته و آن میم جزئی از وجود احد است. از طرفی بیدل در بیت ۱۱۴۰۱ حضرت محمد (ص) را ظاهر و خداوند را باطن می‌نامد و در بیت ۱۱۴۱۳ سایه نداشتن پیامبر را گواهی بر این می‌داند که پیامبر «ذات وحدت پایه» بوده است. ذات مطلق «در عالم غیب و یا وحدت و یا اطلاق»، «احد» است و در دنیای شهادت و یا کثرت و یا تعین، «احمد» است که حرف میم بر آن افزوده شده است و اگر میم را به حساب ابجد بگیریم، چهل است و باز اگر چهل را به معیار آن علوم طبیعی که در وقت بیدل الی زمان ارسطو رایج بود بسنجیم می‌بینیم که همه درجات نزولی تعین را می‌پیماید؛ زیرا در آن وقت مردم عقیده داشتند که ممکنات (یعنی عالم کثرت) به دو قسم است: جوهر است و یا عرض، که عرض نه قسم است و جوهر هم با تعداد عقول و نفوس، بیست و سه رقم می‌شود و وقتی که باز به عالم ترکیب نزول کند چهار عنصر می‌گردد و باز چهار خلط بر آن افزوده می‌شود تا به دنیای انسانی می‌رسد که مجموعه‌ی این‌ها به چهل می‌رسد. پس آنچه به دنیای اطلاق «احد» است، به دنیای تعین به کاست و یا افزایش چهل مرتبه‌ی تعین «احمد» می‌شود» (سلجوقی، ۱۳۸۸: ۲۰ و ۲۱).

ز آغوش احد یک میم جوشید که بی‌رنگی لباس رنگ پوشید
(طلسم حیرت / ۱۱۳۹۵)

وحدت خاموشی است. در خاموشی سکون است و حرکت و جنبشی وجود ندارد؛ اما در سخن گفتن حرف‌های مختلف، صداها و لحن‌های مختلف وجود دارد و کثرت مشخص است. کارکرد شناختی آن هیچ بودن ظاهری، شناخته شدن با اضداد و نداشتن اجزا و انواع است.

زبان تا می‌گشایی، موج پیداست و گر خاموش باشی جمله دریاست
(طلسم حیرت / ۱۱۴۰۳)



۵. نتیجه‌گیری

مولانا در مثنوی و بیدل در چهار مثنوی عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت و محیط اعظم برای معرفی مفهوم «وحدت» از هفت کلان‌استعاره بهره برده‌اند: ۱. نور و شیء نورانی ۲. انسان ۳. مکان ۴. شیء ۵. عنصر طبیعی ۶. گیاه و خوردنی ۷. مفهوم انتزاعی. بیشترین نوع استعاره در مثنوی‌های هر دو شاعر، استعاره‌ی هستی‌شناختی است. آن‌ها به صورت مستقیم از استعاره‌های جهتی استفاده نکرده‌اند؛ اما با توجه به اینکه وحدت را نور، آسمان، خورشید و ماه معرفی می‌کنند باید گفت که استعاره «وحدت، بالا است» را در نظر داشته‌اند.

مولانا در استعاره‌هایی که از مفهوم وحدت در مثنوی ارائه داده است بیشتر از تصاویر معمول و در دسترس همگان مثل دریا، ماه، انگور، حلیم، انگبین و غیره استفاده کرده است به طوری که می‌توان گفت هدف مولانا از به کار بردن این استعاره‌ها تنها معرفی و شناساندن مفهوم مبهم و انتزاعی وحدت به عموم مخاطبین بوده است که حتی برای کودکان هم قابل درک است و در پی هنرنمایی و آفریدن مضمون‌های دور از ذهن نبوده است. گویا مولانا به علت رسالت پیامبرگونه خود و اینکه وظیفه هدایت مردم را بر دوش خود احساس می‌کرده است سعی بر آن داشته که شناختی نسبی را به همه مخاطبان خود بدهد تا از آن میان کسانی که شایستگی و استعداد رسیدن به کمال را دارند با این تلنگر خود به دنبال حقیقت بروند.

همچنین شغل خطابه و به اقتضای آن با عموم مردم سروکار داشتن و از سوی دیگر سبک نویسندگی وی (سبک خراسانی) در ساده‌گزینی استعاره‌ها موثر بوده است؛ اما همه استعاره‌هایی که بیدل استفاده می‌کند مثل پرگار، ابزار موسیقی و اعداد ریاضی و غیره برای عموم مردم و به خصوص مردم بی‌سواد در دسترس و قابل درک نیست. همچنین تصویرهای پیچیده‌ای که بیدل با این استعاره‌ها ایجاد کرده است بیانگر این است که او بیشتر به دنبال مضمون پردازی‌های دور از ذهن بوده است و مخاطبان او عموم مردم نیستند او به دنبال مخاطبان خاص است؛ البته در این مورد باید به ویژگی سبک هندی در اشعار بیدل نیز توجه کرد. مبهم و پیچیده بودن شعر بیدل به شرایط و فضای فرهنگی زمان اوست و پیچیدگی و مضمون‌آفرینی در سخن او از ویژگی‌های سبک هندی است که در زمان بیدل رواج کامل داشت.

مولانا به اقتضای محیط جغرافیایی خود و سفرهای طولانی که داشته و مدت زیادی که در طبیعت بوده است بیشتر از عناصر طبیعی مثل دریا، آفتاب، ماه، نور، خاک، باد و غیره بهره برده به طوری که ۳۰ بار استعاره آفتاب و ۲۹ بار دریا را به کار برده است؛ اما بیدل از مصنوعات چون پرگار، شیشه، کمند، ابزار موسیقی و به خصوص آینه استفاده کرده است و استعاره وحدت آینه است ۱۴ بار در مثنوی‌هایش تکرار شده است که این می‌تواند متأثر از فضای پر زرق و برق هند و توجه‌های هند به مصنوعات و یا سبک هندی باشد. به کار بردن استعاره‌هایی از اعداد مثل عدد نه نیز بیانگر علم بیدل از دانش ریاضیات است. در

اینجا می‌توان به این مسئله هم اشاره کرد که در هند علاقه زیادی به ریاضیات وجود دارد و آن‌ها مخترع عدد صفر هستند و این امر در دانش بیدل از ریاضی بی‌تأثیر نیست.

پربسامدترین استعاره از مفهوم «وحدت» در مثنوی مولانا «آفتاب و دریا» و در مثنوی‌های بیدل «دریا» است. این می‌تواند تحت تأثیر محیط جغرافیایی این دو شاعر باشد. مسئله مهمی که مطرح می‌شود این است که مولانا به کمک یک استعاره تصاویر متنوع و زیادی را می‌سازد که در هر مورد یکی از ویژگی‌های وحدت را معرفی می‌کند؛ مثلاً با قرار دادن استعاره وحدت ماه است در برابر کثرت‌های متنوعی چون ابر، سایه، نور ماه، هلال ماه، سایه و غیره در هر مورد یک ویژگی از وحدت را به طور عینی به مخاطب معرفی می‌کند. در مورد استعاره وحدت دریا است نیز همین گونه است. در حالی که بیدل در مورد وحدت دریا است تنها به این اشاره دارد که کف و حباب و امواج از دریا جدا نیستند و به ویژگی‌ها و جزئیات دیگر پرداخته‌است. همچنین مولانا در استعاره وحدت انسان است ویژگی‌های مهم و زیادی از وحدت را معرفی می‌کند؛ اما بیدل تنها بر دو وجهی بودن انسان و نگرانی او اشاره دارد. در کل می‌توان گفت مولانا به جزئیات بیشتری از مفهوم وحدت پرداخته و به کمک استعاره آن را از جوانب مختلف معرفی کرده‌است؛ اما بیدل به همه جزئیات پرداخته‌است.

مسئله دیگر این است که هر دو شاعر دسته‌ای از استعاره‌ها را دارند که مفهوم وحدت را که خود انتزاعی است با یک مفهوم انتزاعی دیگر مثل بی‌رنگی، روح، خاموشی و غیره معرفی می‌کنند. باید گفت هر دو شاعر بر آن بوده‌اند که اصل اساسی حفظ اسرار عرفانی از نااهلان را رعایت کنند و حقیقت این مفهوم را تنها بر مخاطبان خاص خود با استعاره‌هایی که روشن و واضح نیست ارائه دهند.

از تفاوت‌های دیگر مولانا و بیدل این است که از آنجا که مولانا خطیب، مفتی و حافظ قرآن است و از علوم دینی سخن می‌گوید از استعاره‌های مذهبی مثل حاجی، قبله، محمد، خم رنگ عیسی، نور اسلام استفاده کرده‌است و بعضی استعاراتش نیز متأثر از قرآن است که این استعارات مذهبی را در اشعار بیدل نمی‌بینیم. و تفاوت دیگر اینکه مولانا بیشتر از حواس بینایی و چشایی استفاده کرده است و بیدل علاوه بر بینایی از حواس شنوایی و بویایی نیز بهره برده‌است.

منابع

- ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۸۱) فتوحات مکیه، دوره ۱۷ جلدی، ترجمه محمد خواجه‌جویی، تهران: موسی.
- افراشی، آریتا (۱۳۹۵) مبانی معناشناسی شناختی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- براکمن، جان (۱۳۹۶) فلسفه بدنمند: ذهن بدنمند و چالش آن برای فلسفه غرب (گفت‌وگوی جان براکمن و جورج لیکاف)، در کتاب زبان‌شناسی شناختی (دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی)، رضا نیلی‌پور، چ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر، (۱۳۹۵) کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، جلد سوم مثنوی‌ها (عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، محیط اعظم)، تصحیح خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی، به کوشش بهمن خلیفه بناروانی، چ دوم، تهران: انتشارات طلایه.
- تاج‌دینی، علی (۱۳۹۴) فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، چ سوم، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
- جامی، عبدالرحمن (بی‌تا) / شعله‌اللمعات، تصحیح حامد ربانی، تهران: انتشارات گنجینه.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۹) مولوی و جهان‌بینی‌ها. مؤسسه تدوین آثار علامه جعفری.
- حبیب، اسدالله (۱۳۹۳) واژه‌نامه شعر بیدل، به اهتمام سید مهدی طباطبایی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- حسینی فطرت، سید محمد (۱۳۹۳) جهان بیدل، مقدمه حیدری و جودی، سید حسن اخلاق و محمد یوسف سیمگر، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۳) چکیده مقاله زبان و استعاره، در کتاب زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی، چ دوم، تهران: هرمس.
- سلجوقی، صلاح‌الدین (۱۳۸۸) نقد بیدل، چ سوم، کابل: مؤسسه انتشارات عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی).
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۶) شرح مثنوی، چ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۶) شرح مثنوی شریف، چ دوازدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱) / حدیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- فریمن، مارگارت اچ (۱۳۹۰) شعر و حوزه استعاره: به سوی نظریه شناختی در ادبیات، در کتاب استعاره و مجاز با رویکردی شناختی (آنتونیو بارسِلونا)، برگردان لیلا صادقی، تهران: نقش جهان.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۵، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۷۷

فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۹۰)، *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*، تهران: سخن
قادری، سلیمان (۱۳۹۲) *استعاره، بدن و فرهنگ: مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان*
سعدی، نقد/دبی، س ۶، ش ۲۳: صص ۱۰۵-۱۲۳.

قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۸) *استعاره و شناخت*، تهران: فرهنگیان.
کووچش، زولتان (۱۳۹۵) *زبان، ذهن و فرهنگ: مقدمه‌ای مفید و کاربردی، ترجمه جهان‌شاه*
میرزاییگی، تهران: نشر آگاه.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۹۰) *جهان‌بینی و حکمت مولانا*. تهران: انتشارات توس.
مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰) *مثنوی معنوی*، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، با
مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: یاد.

میرنژاد، سیده زهرا و همکاران (۱۳۹۸) *تبیین مفهوم وحدت در مثنوی با استعاره‌شناختی، ادبیات*
عرفانی، ش ۲۱: صص ۳۳-۶۷.

نیما، سوزان (۱۳۹۰) *از ته قلب: بررسی‌های مجازی و استعاری در کتاب استعاره و مجاز با*
رویکردی شناختی (آنتونیو بارسلونا)، برگردان تینا امراللهی، تهران: نقش جهان.

نیلی‌پور، رضا (۱۳۹۳) *معرفت‌شناسی و استعاره‌ی مفهومی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی در*
کتاب زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی، چ دوم، تهران: انتشارات هرمس.

هاشمی، زهره (۱۳۹۴) *عشق صوفیانه در آینه استعاره (نظام‌های استعاری عشق در متون عرفانی*
منشور بر اساس نظریه استعاره شناختی)، تهران: نشر علمی

یوسف‌پور، محمد کاظم و علیرضا محمدی کله‌سر (۱۳۹۰) *پیوند معنایی تمثیل‌های وحدت وجود*
در مثنوی، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان: صص ۲۱۱-۲۳۵.

Kovecses, Z. 2010. *Metaphor: A Practical Introduction*. Second edition. Oxford: Oxford University Press.

Lakoff, G. 1993. *The Contemporary theory of metaphor in Andrew Ortony* (ed). *Metaphor and thought*. 2nd edition. Cambridge University Press. 202-251.

Lakoff, G. and Turner, M. 1989. *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.

Lakoff, G. and Johnson, M. (2003). *Metaphor We Live By*. Chicago and London: The University of Chicago Press.

پیوست

برای دستیابی به ابیات مثنوی مولانا به مقاله «تبیین مفهوم وحدت در مثنوی با استاره شناختی» مراجعه کنید.

ارجاع به نمونه‌های دیگری از ابیات شاعران:

۱. وحدت نور و شیء نورانی است.

وحدت خورشید و آفتاب است: عرفان: ۳۰۷۲ / طلسم حیرت: ۱۱۲۰۶، ۱۱۳۷۶.

وحدت نور است: محیط اعظم: ۱۶۱۵۷، ۱۶۷۳۹، ۱۶۷۴۷.

طلسم حیرت: ۱۴۳۹۳ / محیط اعظم: ۲۰۷۰۱ تا ۲۰۷۱۰.

۲. وحدت انسان است.

وحدت شخص انسان است: محیط اعظم: ۲۰۷۷۱.

۳. وحدت مکان است

وحدت مکان و خانه است: محیط اعظم: ۱۹۳۱۷، ۲۰۱۳۹ تا ۲۰۱۵۳، ۲۰۰۴۶،

۲۰۷۸۱، ۱۶۳۴۶.

وحدت باغ است: محیط اعظم: ۱۹۳۱۶.

وحدت گلزار: محیط اعظم: ۱۶۸۴۱، ۱۹۲۸۹، ۲۰۷۵۲.

وحدت بزم است: محیط اعظم: ۱۶۰۵۲، ۱۶۳۱۱.

۴. وحدت عنصر طبیعی است.

وحدت دریا است: عرفان: ۲۱۲، ۳۰۹، ۱۰۹۷۹ / طلسم حیرت: ۱۱۱۴۸، ۱۱۲۰۲، ۱۱۲۰۵،

۱۱۴۰۱، ۱۱۴۰۲، ۱۱۶۲۱، ۱۱۶۲۴، ۱۱۶۹۲، ۱۳۰۵۸ / محیط اعظم: ۱۵۸۷۶، ۱۵۹۰۴،

۱۶۰۶۰، ۱۶۵۶۲، ۱۶۸۴۱، ۱۸۵۵۹، ۲۰۶۳۰ تا ۲۰۶۳۳.

وحدت آتش است: عرفان: ۱۶۶۷.

۵. وحدت شیء است

وحدت آینه است: عرفان: ۸۷۳، ۱۰۹۸، ۱۶۲۸، ۴۷۶۰، ۱۰۹۷۲ / طلسم حیرت: ۱۱۱۹۹،

۱۱۷۰۶ / محیط اعظم: ۱۵۸۸۰، ۱۵۹۰۱، ۱۶۵۶۰، ۱۶۸۲۵، ۱۶۸۲۶، ۱۹۲۴۷.

وحدت سرمایه است: طور معرفت: ۱۵۷۶۴.

وحدت ابزار است: محیط اعظم: ۱۶۷۳۶، ۲۰۵۰۰، ۱۹۹۲۱.

وحدت پیمانه‌ی شراب است: محیط اعظم: ۱۵۸۶۷، ۱۵۸۶۹.

۶. وحدت خوردنی و رویدنی است.

وحدت نهال است: طلسم حیرت: ۱۴۲۸۳ / محیط اعظم: ۱۹۳۱۶، ۲۰۰۴۵، ۲۰۷۵۲.

وحدت شراب است: عرفان: ۲۹۳ / طلسم حیرت: ۱۱۶۱۲ / محیط اعظم: ۱۷۹۰۲، ۲۱۸۲۸.

۷. وحدت مفهوم انتزاعی است.

وحدت بو است: محیط اعظم: ۲۰۷۸۴.

وحدت معنی و مسمی است: مثنوی‌های بیدل: عرفان: ۳۱۰، ۳۲۴ / طلسم حیرت: ۱۱۴۰۲،

مقدمه محیط اعظم ص ۵۸۹، ۱۶۳۲۰، ۲۰۰۴۶، ۲۱۰۰۲، ۲۱۰۶ تا ۲۱۰۱۹.

عرفان: ۴۷۸۱ / طلسم حیرت: ۱۱۱۴۸، ۱۱۲۰۸، ۱۱۳۷۹، ۱۱۳۹۵.

وحدت عدد یک است: طلسم حیرت: ۱۱۳۹۹ / محیط اعظم: ۱۹۲۴۱، ۲۰۷۱۱.

وحدت آهنگ است: طلسم حیرت: ۱۱۲۰۳ / طور معرفت: مقدمه ص ۵۸۹ / محیط اعظم:

۱۵۸۶۶، ۱۵۸۸۳، ۱۵۸۹۱، ۱۷۵۲۲، ۲۰۰۳۶ تا ۲۰۰۴۲، ۲۰۱۳۹.

وحدت احد است: طلسم حیرت: ۱۱۳۷۹.

وحدت خاموشی است: محیط اعظم: ۲۰۷۵۵ تا ۲۰۷۶۶.

References

- Ibn Arabi, Mohi al-Din (2002) *The Conquests of Makiya*, 17 volumes, translated by Mohammad Khajawi, Tehran: Musa.
- Afrashi, Azita (2016), *The Basics of Cognitive Semantics*, Tehran: Institute of Human Sciences and Cultural Studies.
- Brockman, John (2016) *Embodied philosophy of the embodied mind and its challenge for Western philosophy(a conversation between John Brockman and George Likoff)*, in the book *Cognitive Linguistics (of the Second Epistemological Revolution)*, Reza Nilipour, 2nd Edition ,Tehran: Hermes Publications.
- Bidel Dehlavi, Mirza Abdul Qadir, (2015) *Kiyalat Abul Ma'ali Mirza Abdul Qadir Bidel Dehlavi, the third volume of Masnavies (mystic talismans of wonder in the form of knowledge, great environment)*, correction of Khal Muhammad Khaste and Khalilullah Khalili, by the efforts of Bahman Khalifa Banarwani, second edition, Tehran: Talaye Publications.
- Tajedini, Ali (2014) *The Culture of Symbols and Signs in Rumi's Thought*, Third Edition, Tehran, Soroush Publishing.
- Jami, Abd al-Rahman (No data) *Shining Rays*, edited by Hamed Rabbani, Tehran: Ganjineh Publications.
- Jafari, Mohammad Taqi (2000) *Maulvi and worldviews*, Institute for Compilation of Allameh Jafari's Works.
- Habib, Asadullah (2013) *Dictionary of Bidel's poetry*, by Seyyed Mehdi Tabatabai, Tehran: Surah Mehr Publishing Company.
- Hosseini Fitrat, Seyyed Mohammad (2013) *Bidel's World*, introduction by Heydari Vojoudi, Seyyed Hasan Akhlaq and Mohammad Yousef Simgar, first editio, Tehran: Erfan Publishing House.
- Davari Ardakani, Reza (2013) *Abstract of the article Language and Metaphor in the book Metaphorical Language and Conceptual Metaphors*, second edition, Tehran: Hermes.
- Saljuqi, Salahuddin (2009) *Bidel review*, third edition, Kabul: Irfan Publishing House (Mohammad Ebrahim Shariati Afghanistanian).
- Shahidi, Seyyed Jafar (2007) *Commentary on Masnavi*, fifth edition, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Forozanfar, Badie Al Zaman (2007) *Commentary on Masnavi Sharif*, 12th edition, Tehran: Scientific and Cultural Publications
- Forozanfar, Badi Al-Zaman (1982) *Masnavi Hadiths*, Tehran: Amirkabir.
- Freeman, Margaret H (2013) *Poetry and the field of metaphor: towards a cognitive theory in literature*, in the book *Metaphor and*

- Allowed with a cognitive approach (by Antonio Barcelona Tehran: Naqsh Jahan), translated by Leila Sadeghi, pp 281- 330.
- Fotuhi Roud Majani, Mahmoud (2013) Stylistics, theories: approaches and methods, Tehran: Sokhan.
- Qadri, Suleiman (2013) Metaphor of the body and the culture: conceptualizing the heart, liver and eyes in Bostan Saadi, Quarterly Scientific Research of Literary Criticism, Q. 6, No. 23, pp 105- 123.
- Qasimzadeh, Habibollah (1999) Metaphor and Knowledge, Tehran: Farhangian.
- Kovech Zoltan (2015) The language of mind and culture: a useful and practical introduction, translated by Jahanshah Mirzabigi, Tehran: Aghah Publishing House.
- Mortazavi, Manouchehr (2011) Maulana's worldview and wisdom, Tehran: Tus Publications.
- Maulana, Jalal al-Din Muhammad (2001) masnavi, based on the corrected version of Reynold Nicholson, with an introduction by Badi al-Zaman Foruzanfar, Tehran: Pad.
- Mirenzhad Seyedeh Zahra, Mohammad Tagavi and Maryam Salehinia (2018) Explaining the concept of unity in the Masnavi with the cognitive metaphor, mystical literature, Al-Zahra University, Vol. 21, pp 33- 67.
- Neymar, Suzan (2018) from the heart: of virtual and metaphorical studies, in the book Metaphor and Allowed with a cognitive approach (Antonio Barcelona), translated by Tina Amrollahi, pp 247- 277.
- Nilipour, Reza (2013) Epistemology and conceptual metaphor from the perspective of cognitive linguistics, in the book Metaphorical Language and Conceptual Metaphors, second edition, Tehran: Hermes Publishing, pp 17-29.
- Hashemi, Zohra (2014) Sufi love in the mirror of metaphor (metaphorical systems of love in mystical prose texts based on the theory of cognitive metaphor), Tehran: scientific publication.
- Youssefpour, Mohammad Kazem and Alireza Mohammadi Kalesar (2013) The semantic connection of the parables of the unity of existence in the Masnavi, mystical studies of the Faculty of Humanities, Kashan University, Spring and Summer 2013, pp211- 235.
- Kovecses, Z (2010) Metaphor: A Practical Introduction, Second edition, Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1993) The Contemporary theory of metaphor in Andrew Ortony (ed) , Metaphor and thought, 2nd edition, Cambridge University Press, 202- 251.

- Lakoff, G. and Turner, M (1989) *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Johnson, M (2003) *Metaphor We Live By*, Chicago and London: The University of Chicago Press.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (CC BY-NC- ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



The concept of "unity" in Masnavis of Rumi and Bidel Dehlavi based on conceptual metaphor¹

Seyyedeh Zahra Mirnezhad²
Mohammad Taghavi³, Maryam Salehi Nia⁴

Received: 2023/01/25

Accepted: 2023/07/05

Abstract

The concept of unity is one of the spiritual, ambiguous and fundamental concepts in the field of mysticism and philosophy. And metaphor is the main and most important tool that the mystic poets, including Biddle Dehlavi and Rumi, have used to make tangible abstract mystical concepts such as unity. In this study, we will examine and analyze unity in the Masnavis of these two great poets (Erfan, Telesm e heyrat, Mohit e azam, Towre marefat and Masnavi e manavi) based on the theory of cognitive metaphor. After identifying the types and cognitive functions of metaphors, we will determine the views and ideas of Biddle and Rumi through them. After examining the works of both poets, we find that Rumi used more metaphors referring to natural, accessible, and religious things; Biddle, on the other hand, used more metaphors about human artifacts. Accordingly, in line with their pedagogical intentions in using metaphors, Rumi's main aim is to make the unit more comprehensible to the audience; but Biddle has also sought drama and thematization. Both put more emphasis on the use of some metaphors under the influence of their geographical environment, lifestyle and life experiences.

Keywords: Unity, Mawlana , Bidel Dehlavi, Masnavi, Conceptual Metaphor

1. DOI: 10.22051/jml.2023.42685.2431

2. PhD student of mystical literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. mirnezhad.zahra@yahoo.com

3. Associate Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. taghavi@um.ac.ir

4. Assistant professor of Persian language and literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. m.salehinia@um.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997